

چند شعر از نیکی جوانی

شعر من

شاعره سیاهپوستم من
در شعری پرسیده ام: ای سیاهپوست امی توانی سفید
پوستی را نابود کنی؟
اگر آن ها مرا نابود کنند
به راه خود ادامه خواهد داد انقلاب.

شبانه

به خانه ام حمله کردند
تا حد مرگ کتکم زدند
تلویزیونم را بردند
گوشواره هایم را کتک زدند
و ماشین تحریر
و هر دو اسلحه ام را ریودند
اگر زندگی ام را بربایند
به راه خود ادامه خواهد داد انقلاب.

تلغتم را کنترل می کنند
نامه هایم را می خوانند
و کاری کرده اند که از همه دوستانم بریده ام
و از عشقم.
اگر از همه سیاهپوستان روی برگردانم
و نفرین کنم نژاد سیاه را
به راه خود ادامه خواهد داد انقلاب.

بیم دارم بگویم کجا می روم
حتی به هم اتاقی ام
و هرسانکم از خبر کردن آن که به دیدارش می روم
اگر در اتاقم بمانم
و تا آخر عمر پایم را بیرون نگذارم
به راه خود ادامه خواهد داد انقلاب.

اگر بعد از این
ممنوع القلم باشم
و ممنوع التدریس
اگر بعد از این حتی یک روز خوش
در زندگی ام نبینم
به راه خود ادامه خواهد داد انقلاب.

انقلاب در خیابان ها هست
و اگر من همین جا در طبقه پنجم ماندگار شوم
و دیگر دست به هیچ کار نزنم
به راه خود ادامه خواهد داد انقلاب.

ترجمه: فریده حسن زاده (مصطفوی)

شبهه

خاطرات دوران کودکی همواره شبهه آورند
اگر سیاهپوست باشی / همواره چیزهای خاصی به یاد
می آوری مثل زندگی در حلیی آباد
با یک توالت عمومی برای آن همه آدم
و اگر شهرتی به دست آوری و اسمی در کنی
آنها هرگز اشاره ای نمی کنند به خوشی های بی حد
دوران کودکی ات
این که مادری داشتی، درست در اختیار تو
و آب چه احساس خوشی داشت
از حمام کردن تو در آن لگن های بزرگ
که رستوران دار های شیکاگویی در آن ها غذا می پزند
و آنگاه که خاطرات را باز گو می کنی
آن ها هرگز درک نمی کنند چطور درک می کردی
احساسات همه افراد خانواده را وقتی گرد هم می
آمدند.

در جلسات Hollydale
و اگر چه هیچ چیز را از قلم نمی اندازی
آن ها هرگز پی نمی برند
به رنج جانکاه پدرت وقتی دارو ندارش را می فروخت
و رویایی دیگر را از دست می داد
و این که به رخم فقیر بودنت
این فقر نبود که آزارت می داد
و به رخم دعوا مرافعه های همیشگی
الکلی بودن پدرت، فاجعه ای نبود
همه هوای هم را داشتند
و مهم همین بود
و این که تو و خواهرت جشن تولد های خوبی داشتید
و کریسمس های عالی.

ای کاش
هرگز هیچ سفید پوستی شرح حال مرا ننویسد
زیرا سفید پوست ها هرگز درک نمی کنند
عشق سیاه، ثروت سیاه است
آن ها تنها در باره سختی های دوران کودکی من
خواهند نوشت
و هرگز باور نخواهند داشت
خوشبختی بی انتهای مرا به رخم همه بدبختی ها.

تنها نیستم
اگر چه در بسترم تنهایم

خیال می کنی خود را باخته ام
اما من دختر بزرگی شده ام
گریه نمی کنم
فریاد هم نمی کشم

من تخت بزرگی دارم
دو نفره -
با جای کافی برای غلتیدن
از این سو به آن سو
و دیگر خواب بد نمی بینم
مثل آنوقت ها که همیشه
کابوس رفتنت را می دیدم

حالا که رفته ای
فکر و خیال نمی کنم
و چه باور کنی چه نه
تنها نیستم
اگر چه در بسترم
تنهای تنهایم



Nikki
Giovanni